

مساله ی کرونا؛ گفت و گوی غزل صدر با امیرهوشنگ افتخاری راد

بحران/کرونا وجه دوگانه دارد: وجهی که می‌تواند سرمایه‌داری با بهره‌برداری از آن به تقویت ماهیت خودپردازد؛ و وجهی که به همبستگی اجتماعی و سویه‌رهایی‌بخشی ما مدد رساند. منظورم از همبستگی اجتماعی این است که انسان‌ها در یک شبکه ارتباطی با هم از چنان شیوه تولیدی برخوردار باشند که تجسمی از این گزاره باشد: «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش.»



مساله ی کرونا؛ گفت و گوی غزل صدر با امیرهوشنگ افتخاری راد



غزل صدر - روزنامه نگار آزاد:

امیرهوشنگ افتخاری‌راد، روزنامه‌نگار، نویسنده و مترجم است. هستی و آگاهی - کارل مارکس، اروس و تمدن - هربرت مارکوزه، تروریسم و زندگی روزمره - آنری لوفور، مانیفست نو - آدورنو و هورکهایمر، در مدح عشق - آلن بدیو، از ترجمه‌های او و نقد عقل فرهنگی تفکر در وضعیت استثنایی و کتاب داستانی مخلوقات از تالیفات اوست. او در ایران دبیر صفحه اندیشه روزنامه های همشهری، شرق و اعتماد بوده است.

بحران کرونا چرا و چگونه بر سر ما آوار شد؟ چگونه آن را تجربه کردیم و با آن روبرو شدیم؟

اگر منظور از چرایی، علت‌شناسی است، باید گفت چرایی یک بحران همچون بحران شیوع ویروس کرونا دو بُعد دارد: بُعد معرفت‌شناختی که طبیعتاً تحقیقات علمی می‌تواند تا حدی به آن پاسخ دهد، و بُعد هستی‌شناختی اجتماعی که از نگاه متفکران (زودتر از دانشمندان) واکنش‌های متعددی را در پی داشته است و هر یک متناسب با جایگاه جهان‌بینی خود به آن پاسخ داده است.

نوعی دوگانگی و ثنویت، نه تنها در خود این بحران بلکه در رویارویی با آن دیده می‌شود. برپایه این دوگانگی، من تلاش می‌کنم تحلیل خود را بسط دهم و در ضمن، اشاره‌وار گوشه چشمی هم به یک نمونه تاریخی داشته باشم. در مجموع، می‌توان واکنش به این بحران را در دوگانه‌ی در هم پیچیده‌ی عقلانیتی و الاهیاتی خلاصه کرد که نقاط افتراق و اشتراکی دارند و گاه تفکیک آن سخت به نظر می‌آید.

نخستین برخورد خام‌دستانه، برخورد الاهیاتی در رابطه با «گناه نخستین» است. آدمی از آن رو که از پس گناه به زمین هبوط کرده بنابراین هر مصیبت و بلایی که بر سر او هوار شود، در نتیجه گناه‌آلودی اوست. این دیدگاه را کارل مارکس، در کتاب سرمایه جلد اول، زمانی که نقش انباشت اولیه در اقتصادسیاسی را با نقش گناه نخستین در الهیات مقایسه کرد، نشان داده است.

اما حتی در دیدگاه غیرالاهیاتی هم این رویکرد دیده می‌شود، وقتی گفته می‌شود انسان با طبیعت نامهربان بوده و طبیعت هم متقابلاً مصیبتی را به او وارد کرده است. پس یک نقطه تلاقی در رویکرد به بحران، مسئله «گناه» است: رابطه‌ی همیشگی گناه‌آلود داشتن با آسمان یا زمین. در رویکرد عقلانیت‌گرا، نیز دو گرایش عمده وجود دارد که «شیوه تولید حاکم» یعنی سرمایه‌داری، در این تقسیم‌بندی تعیین‌کننده است و طبعاً به مفهوم پیشرفت در دیدگاه موافقان و مخالفان سرمایه‌داری برمی‌گردد.

با این تفصیل، پرسشی که وجود دارد این است که آیا باید بحران موجود را از نظر انسان‌شناختی بررسی کرد یا طبیعت‌گرایانه؟ یعنی آیا این ویروس اگر برساخته‌ی فعالیت‌های آزمایشگاهی انسان است، هویت آن را باید با فعالیت‌های بشری سنجید یا آیا باید آن را در نتیجه فعالیت خودانگیخته‌ی طبیعت یا تعامل غیرسازنده با آن دانست؟

این نگرش که ویروس محصول فعالیت‌های یک نوع نژاد انسانی (چینی یا آمریکایی) است، گویای برخورد انسان‌گرایانه با بحران است. بیراه نیست که در این موقعیت‌ها، نخستین واقعیتی که در صحنه ظاهر می‌شود، «دیگری» است، یا به بیان بهتر دشمن. شرّ را کجا باید جست؟ در دیگری یا دشمن. اما شرّ، یکسره شرّ دیگری نیست چرا که دیگری، یکسره هویت مستقل از «من» ندارد؛ همچنان که هویت من منوط به شکل‌گیری دیگریست. به این ترتیب، شرّ در «من» باید در «دیگری» افکنده شود که این عمل، بخشی از برساخته شدن «من» است. در این رویکرد (که می‌تواند در حوزه انسان‌شناسی نیز بررسی شود)، اگر آشکارا نژادپرستی نیست پس چیست؟ ما که انسان‌های پاک و مطهری هستیم، اما آن چینی یا آمریکایی لعنتی است که ویروس مهلک ساخته برای برانداختن نژاد ما. می‌بینیم که کل این تحلیل -اگر بتوان آن را تحلیل نامید- چیزی نیست جز نژادپرستی و فاشیسم. زمانی این گفته‌ها مخوف‌تر و ترسناک‌تر می‌شود که برداشت دینی را هم بر آن علاوه کنیم. که فاشیسم به یک دوره تاریخی گذشته محدود نیست. فاشیسم در هر زمانی می‌تواند فعال شود. اما ساده‌لوحانه است که ظهور فاشیسم کنونی را نتیجه شیوع کرونا، دانست.

اگر منطق حرفی را که زد معکوس کنیم، خواهیم دید که چه بسا کرونا، نتیجه نوعی فاشیسم در بحران سرمایه‌داری است. البته قصد ندارم، علت‌العللی برای آن بیابم، تنها تلاش کردم پلی بین بحران کرونا و شیوه‌های انسان‌شناسانه‌ی نژادپرستی و فاشیستی برقرار کنم و طبعاً هر تحلیلی می‌تواند به دو سر این پل رفت و آمد کند.

تئوری‌های توطئه درباره بیماری کرونا از مقصر شمردن بیل گیتس و پنگولین تا «فایو جی G5» و آزمایشگاه ویروس‌شناسی ووهان چین، در این روزها بر فضای عمومی مسلط است. ریشه این نوع نگاه و برداشت به‌خصوص در کشورهای غربی که دارای حق انتقال آزاد اطلاعات و رسانه‌های آزاد هستند، چیست؟

تئوری‌های موسوم به توطئه رویکردهایی هستند که در ترس ناشی از عدم شناخت از پدیده‌ها ریشه دارند. آدمی اگر چیزی را نشناسد یا به‌تعبیری، نتواند بر آن تسلط یابد، هراسان می‌شود.

تئوری‌های توطئه در نتیجه جهل (ناتوانی در آگاه شدن از چیزی) و ترس است و اگر انسان غالباً علت‌های اقناع‌کننده‌ای برای پدیده‌ها، خاصه پدیده‌های نوظهور، نیابد، به ساخت و پرداخته‌های

متافیزیکی ذهن به منزله «صیانت از ذات» پناه می‌برد.

زایش اسطوره‌ها از همین نقطه آغاز می‌شود. آدورنو و هورکهایمر در کتاب دیالکتیک روشنگری، سعی کردند نسبت اسطوره‌پردازی و عقلانیت نوین را نشان دهند. لب‌کلام آن‌که، آدمی برای از به در آمدن تاریکی و جهل و ترس، اسطوره‌ها را ساخت. آنگاه با سیطره‌ی اسطوره‌ها بر شیوه‌های هستی انسان، و آغازیدن دوره روشنگری، و توسل به عقلانیتی که می‌توانست کلیت هستی و جهان و طبیعت را توضیح‌پذیر کند، توانست از ذهن اسطوره‌زدایی کند اما طرفه آنکه اسطوره و عقل در یک فراشد دیالکتیکی، در هم تنیدند. به این ترتیب، عقلانیت که همراه بود با فراشد کالایی شدن جوامع (رشد عقلانیت ابزاری) یکبار دیگر اسطوره‌زایی را تجربه کرد. اسطوره‌زایی، مامنی بود برای توضیح پدیده‌ها؛ گیریم که این بار با رویکردی پوزیتیویستی به طبیعت.

ماهیت تئوری توطئه، قصه‌پردازی‌ست یعنی یک فعالیت شبه تحقیقی است که فرد تلاش می‌کند روابط علی در پدیده‌های پیرامون بیابد، در ظاهر مستند به داده‌ها است، فرضا فلان و بهمان در فلان جان چنین گفته، (تا این جای کار مشکلی وجود ندارد، یعنی گردآوری اطلاعات) اما مشکل جایی بیشتر خود را نشان می‌دهد، که فرد به نوعی عقلانیت اسطوره شده، متوسل می‌شود. به عبارتی، برای جامعه‌ای که هنوز دوخته نشده، دنبال پیکره‌ای (روابط علت و معلولی) می‌گردد.

در تئوری توطئه، چیزی که اهمیت دارد، قصه‌پردازی است و داشتن روابط علت و معلولی که همه چیز را توضیح‌پذیر کند. ویروس مهاجم کرونا یکباره دروازه امنیت بشری را می‌گشاید، عدم آگاهی از آن، موجب ترس می‌شود، عقل تلاش می‌کند با سیطره بر مهاجم تازه آن را مهار کند و از خود صیانت کند، به‌واقع با این اقدام، ناتوانی خودش از درک کلیت یک امر نامتناهی را می‌پوشاند. آدورنو با زمینه‌ای انسان‌شناختی توضیح می‌دهد که همانطور که شکارچی به طمع خود یورش می‌برد و با خشم و غضب آن را می‌درد و می‌بلعد، همین روند در فراشد شناخت «ابژه» تکرار می‌شود. نوعی خشونت در این تفکر ایدئالیستی خفته است.

عقل در مقام یک ماده‌ی اجتماعی و متناهی، می‌خواهد یک امر متناهی را درک کند و بر آن مسلط شود. عقل روشنگری، این تناقض را که چگونه یک امر متناهی می‌تواند امر نامتناهی را بشناسد، نتوانست حل و فصل کند. وقتی در مهار اولیه‌ی یک بحران شکست می‌خورد، اسطوره رخ می‌نماید. اسطوره به نظرم نام دیگر الاهیات است. همان‌طور که در الاهیات، وجود قدر قدرتی به نام خدا، علت‌العلل هست و توضیح دهنده همه پدیده‌ها، در تئوری توطئه هم سرانجام باید این علت‌العلل نمایان شود، گاهی بیل گیتس است، گاهی نام‌های دیگر.

وقتی آدمی از شناخت درماند، پناه می‌برد به اسطوره‌ها، شوربختانه در جهان معاصر، به عقل اسطوره‌ای شده؛ ظاهر فعالیت‌های معتقدان به توطئه، عقلانی است، اما آنها هم با ذهن ایدئولوژیک‌زده دینی در یک نقطه مشترک بهم می‌رسند: در وهن انسان.

از رسانه‌های غربی هم نباید اسطوره بسازیم اما به هرجهت به خاطر تکثر و رقابت گروه‌ها در جوامع پیشرفته می‌توان درز کردن حقیقت را بیشتر انتظار داشت تا کشورهای تحت انقیاد انواع و اقسام استبداد که غالباً رسانه تک صدایی دارند یا اساساً رقابتی بین گروه‌های اجتماعی وجود ندارد یا اگر

هست، سرکوب می‌شوند. در مجموع، در رویارویی با مفهومی همچون رسانه باید به بازتولید اسطوره‌های غیرعقلانی و عقلانی توجه کرد، باید به بازتولید حماقت دقت نظر کرد. منظورم این است که نگرش انتقادی و شکاکانه نباید از تحلیل کسر شود، چون به محض غفلت از نگرش انتقادی، تحلیل دچار نوعی جمود و صلب‌شدگی می‌شود که با وجود استحکام ظاهری اما یکباره فرو می‌پاشد: هرآنچه سخت و استوار شود، دود خواهد شد و به هوا برخواهد خواست. و گفتن ندارد که حتی در خود نگرش انتقادی در یک جامعه‌ی کالایی‌شده و مدیریت یافته هم باید با احتیاط نگریست. منظورم این است که عقل نباید رابطه دیالکتیکی با/و در خود را از کف دهد.

در اوج پاندمی کووید نوزده، از جمله مباحثی که مطرح شد این بود که این بیماری فقیر و غنی نمی‌شناسد و از شمال تا جنوب و شرق تا غرب را دربرگرفته است. اما پس از گذشت یک سال می‌بینیم که نوع گسترش ویروس و نحوه برخورد دولت‌ها با آن و همچنین واکنش‌های کشورهای مختلف متفاوت بوده است و مانند هر بحران دیگری بیش و پیش از همه به زنان، کودکان، رنگین‌پوستان و مهاجران آسیب زده است.

با این پرسش شما ویدیویی از مدونا یادم افتاد که در وانی از شیر، پوست طراوت می‌کرد، و از ویروس کرونا به‌منزله «اکویالزر» یاد کرده بود. اکویالزر به دو معناست، هم برابرساز و هم‌سطح‌کننده و هم سلاح کشتار؛ یعنی فقیر و غنی در برابر ویروس برابرند چرا که ویروس سلاح کشتار است؛ منظور مدونا این بود که همه در فلاکت برابر هستند و ویروس غربال نمی‌کند. البته او فراموش کرد بگوید در سرمایه‌داری، فلاکت هم یکسان توزیع نمی‌شود. از این گذشته گیریم که همه در فلاکت برابر باشند اما آیا در درمان هم برابر هستیم؟

میزان شدت و حدت یک بحران را باید با میزان تخریب‌گری آن بر آسیب‌پذیرترین اقشار مردم سنجید. آنها که دست بالا دارند با وجود اینکه در معرض حمله مهلک بحران‌اند اما به‌دلیل برخورداری از موقعیت اجتماعی برتر راحت‌تر می‌توانند در برابر آن مقاومت کنند. یک نابرابری که در تجربه کرونا به چشم خورد، میزان اطلاع‌رسانی در کلان‌شهرها و شهرهای پیشرفته در قیاس با مناطق دیگر است. این نابرابری اطلاع‌رسانی و بنابراین عدم اطلاعات، اما همه جا به چشم می‌خورد. در همین لندن، هنوز نمی‌دانیم میزان آسیبی که به سالمندان یا کم‌توانان وارد شده در قیاس با اقشار دیگر چه مقدار است. اساساً آنکه از میزانی از قدرت اجتماعی و منزلت اجتماعی برخوردار است، راحت‌تر اطلاع‌رسانی می‌شود. باز بسنجیم میزان آسیب‌خوردگی در آفریقا را با کشورهای دیگر؛ در ایران هم که دیگر گفتن ندارد. هر چقدر میزان شفافیت در نشان دادن پیامدهای بحران در دسترس همگان قرار گیرد، بیشتر مشخص می‌شود که چه اقشاری از درمان و شیوه برخورد با بحران بهره‌مند شدند و چرا از این میزان بهره برده‌اند.

خلایی که در بحران کرونا خیلی زود خودش را نشان داد، مسئله همبستگی اجتماعی است. در یک جامعه سرمایه‌دارانه، میزان همبستگی اجتماعی درگرو سود بیشتر برای یک اقلیت است، به‌واقع چسبندگی نیروها به یکدیگر؛ یعنی بورژوازی شدن جامعه، مصرف‌گرایی بیش از حد، و در نتیجه حرص و ولع و رقابت در توهم شرکت در مسابقه‌ای که معلوم نیست بر سر چیست، و اصلاً کدام مسابقه؟ همه اینها حدی از چسبندگی بار می‌آورد، چسبندگی اکثریتی به یک اقلیت که تحت عنوان سرمایه‌دار یا

کارآفرین نام‌گذاری می‌شود اما به‌واقع مسئله به میزان دسترسی آنها به منابع (قدرت، منابع انسانی، طبیعی و اطلاعات و داده‌های امنیتی) مربوط است.

تحت این شرایط، آن همبستگی اجتماعی که بتواند تبعیض در همه ابعادش را مورد حمله قرار دهد، شکل نمی‌گیرد یا کمتر شکل می‌گیرد. قدرت همبستگی اجتماعی و توجه به خیر عمومی باعث می‌شود شیوه‌های برخورد با بحران، به‌طور عادلانه‌ای در جوامع توزیع شود. در این صورت دیگر به گفتار و رفتار خیرخواهانه چهره‌های سلبریتی نیاز نیست که در لابه‌لای زورق حرف‌های قشنگ عرفانی یا حرف‌هایی درباره دردهای اجتماعی بشنویم.

برگردیم به کارکرد رسانه‌ها؛ توجه کردید حتی زمانی که رسانه‌ها اطلاع‌رسانی می‌کنند، چه مقدار مخاطب جذب حمام شیر مدونا می‌شوند و چه مقدار فرضا به گروهی از کودکان تحت سوءتغذیه در اثر کرونا در فلان روستایی در آفریقا جذابیت خبری تنها دروغی است که ما برای توجیه عملکرد ذهن برای صیانت از خود دست و پا می‌کنیم. من فکر می‌کنم همبستگی اجتماعی می‌تواند رویکرد رسانه‌ها را تغییر دهد.

به نظر می‌رسد بشر در سرمستی ناشی از پیروزی بر طبیعت و مقهور کردن آن، انتظار چنین بیماری فراگیر و گسترده‌ای را نداشت و مرگ و میرهای ناشی از طاعون و وبا و آنفلوآنزای اسپانیایی را متعلق به قرون گذشته و تمام شده می‌دانست. حالا این ویروس، غرب موفق و متفرن را غافلگیر کرده است. ارزیابی شما از غافلگیری جهان توسعه‌یافته در برابر پاندمی کرونا چیست؟

همانطور که گفتم سخت‌شدگی و جمود عقل، ترک‌ها و شکاف‌های خود را دارد. عقل اسطوره‌ای شده، تفوق بر طبیعت و به قول آدورنو خشم نسبت به طبیعت را پروراند؛ (و اینکه خشم شکارگر نسبت به طبیعت را تا چه حد می‌توان به شکل فرویدی در قالب تجاوز جنسی توصیف کرد، خود نکته قابل تاملی است؛ یعنی خشم و درندگی شکارگر نسبت به طعمه/طبیعت تا چه حد به تفسیر خشونت جنسی راه می‌دهد.) اما آیا واقعا غافلگیری صورت گرفت؟

پاسخ هم بله است و هم نه! بله است چون در سطح مدیریت و مبارزه با بحران شاهد مشکلات زیادی هستیم و نشانگر این بوده که همبستگی اجتماعی لازم شکل نگرفته است به همان دلایلی که برشمردم. اما چرا نه؟ چون در همین نظام سرمایه‌داری که کارآفرینی چون بیل گیتس دست به پیش‌بینی‌های تخیل‌وار زده است. به‌واقع، اگر سیستم سرمایه‌داری (که نوعی شیوه اجتماعی است اما نه برای خیر عمومی)، به حرف کارگزار خود توجه کرده بود، قاعدتا نباید غافلگیر می‌شد.

اما خب، هدف سرمایه‌داری خیر عمومی نیست. سرمایه‌داری به هزار زبان گفته که امکان گسترده‌ای است و آنکه باهوش‌تر و کوشاتر باشد، به حق، سهم بیشتر می‌برد و پیروز میدان است؛ و این اسطوره در اذهان حک شده است، حتی مثال‌های فراوان می‌آورد: هنری فورد که به‌دلیل نکاوت و کوشش خود توانست از سطح تنگدستی به یکی از بزرگترین ثروتمندان تبدیل شود. لابد نکاوت و هوش هم امری ذاتی و ارثی است؛ و خب، تکلیف ما کم‌هوشان و کم‌جوشان روشن است! به هر جهت، خوان گسترده جناب فورد پهن شد و هزاران آدم گرسنه و جویای کار را تبدیل به کارگر سر سفره کرد. و این منطق کماکان ادامه دارد. البته سرمایه‌داری آگاهانه نمی‌گوید که برخورداری از/و نزدیکی به منابع قدرت (به‌عبارتی، چسبندگی نیروهای اجتماعی به یکدیگر) در یک سیستم هرمی تا چه حد به گسترش سرمایه و

نفوذ اجتماعی-سیاسی و بازتولید آن می‌انجامد.

اما آیا این چسبندگی ربطی به همبستگی اجتماعی دارد؟ شاید ناتوانی در کنترل این بحران به کشورهای پیشرفته برخورده باشد البته نه به خاطر ادعایشان برای گسترش خیر عمومی (که نیافته)، بلکه این برخوردن به این دلیل است که خللی در مفهوم پیشرفت نمی‌بینند و جنون پیشرفت به هر بهایی از جمله نابودی طبیعت همچنان ادامه دارد: کاویدن معدن در ماه و جستن حیات در مریخ. تخریبگری طبیعت را هم به حساب این شعار گذاشته‌اند که تا چیزی ویران نشود، چیزی ساخته نمی‌شود. آیا سرمایه‌داری می‌تواند به این بحران انسان‌شناسانه-طبیعت‌گرایانه واکنش مناسب بدهد؟ می‌تواند؛ به شرطی که در ماهیت خود تجدید نظر کند؛ این تغییر ماهیت را من، ترویج خیر عمومی و اتحاد همگانی می‌نامم.

در کنار تمامی تلخی‌های دوران پاندمی کووید نوزده آیا پیامدهای مثبتی پیش چشم داریم؟ آیا این بحران می‌تواند تلنگر و هشدار باشد برای انسان‌هایی که تا گردن در سیستم مصرفی فرو رفته‌اند و به بهانه رفاه در کشورهایی معدود، پس از انقلاب صنعتی در غرب طبیعت را از آلاسکا تا آمازون با ویرانی جبران‌ناپذیری روبه‌رو کرده‌اند؟

به پرسش اول می‌برگردم. بحران/کرونا وجه دوگانه دارد: وجهی که می‌تواند سرمایه‌داری با بهره‌برداری از آن به تقویت ماهیت خودپردازد؛ و وجهی که به همبستگی اجتماعی و سویه‌های بخشی ما مدد رساند. منظورم از همبستگی اجتماعی این است که انسان‌ها در یک شبکه ارتباطی با هم از چنان شیوه تولیدی برخوردار باشند که تجسمی از این گزاره باشد: «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش.» برآوردن این نیاز، صرفاً محدود نشود به تامین کالری برای بدن، بلکه دسترسی به فضای رسانه‌ای برای بیان و بازتاب صدا، تامین منزلت و توزیع عادلانه‌ی فرصت‌ها برای تحقق فرد (که آزادی در معنای مارکسی است). همبستگی اجتماعی یعنی درهم تنیدگی انسان‌ها به‌طوری‌که خیر عمومی تامین شود و بهره‌کشی از بین برود. وجهی از این همبستگی را در نظام بهداشتی و آموزشی کشورها باید جست.

جرمی کوربین رهبر پیشین حزب کارگر بریتانیا پس از کرونا گفت که سرمایه‌گذاری بر بهداشت عمومی رویکرد درستی بوده. این حرف درستی است، اگر نبود همین مقدار توجه به نظام بهداشتی، مبارزه با کرونا وخیم‌تر بود. دست‌کم قیاس کنیم با شیوع آنفولانزای اسپانیایی در اوایل قرن بیستم و میزان کشتار آن. همبستگی اجتماعی نسبت وثیقی دارد با بهره‌برداری عادلانه‌ی انسان‌ها از «ارزش» در معنای وسیع، از جمله بهداشت، آموزش، کار و کارآیی، آزادی بیان و ارزش قس‌علی‌هذا به‌گونه‌ای که همه این ارزش‌ها به خود اجتماع بازگردد نه در گروهی اقلیت انباشت شود.

اما این کارکرد دوگانه چطور کار می‌کند؟ برای فهم موضوع به یک نمونه تاریخی اشاره می‌کنم: پس از طاعون سیاه یا مرگ سیاه در اروپا طی قرن چهاردهم، و کسر جمعیتی زیادی، زمین‌داران را به مشکل انداخت: کاهش دستمزد و کمبود کارگر باعث شد، جویندگان کار را به تحرک و سفر واداشت و این چنین بود که راه برای بورژوازی تجاری باز شد، نیروی کار در فئودالیسم به بازرگانی تغییر یافت، شیوه تولید حاکم تغییر کرد و دروازه‌ی ورود به سرمایه‌داری در پیش بود.

آیا شیوع ویروس کرونا آستانه‌ی ورود به عصر تازه‌ای خواهد بود؟ عامل رشد جمعیت عواملی مانند

مرگ سیاه در گسترش سرمایه‌داری موثر بود؟

رویکرد دوگانه با کرونا نیز چنین قابل توضیح است: از یکسو، سرمایه‌داری ممکن است شیوه تولید خود را بر اساس نیروی کار کمتر تنظیم کند. دورکاری و استفاده گسترده از صنعت فضای مجازی، دریچه‌ای را بر آن گشوده است. گسترش بیشتر عصر دیجیتال و وابستگی کمتر به نیروی کار انسانی از نظر کمی یکی از احتمالات خواهد بود که سرمایه‌داری به نفع خود بهره‌برداری خواهد کرد؛ دور کاری و استفاده از نیروی کیفی کار بیشتر اما در عین حال شمار کارگران کمتر، یکی از دورخیزهای آینده خواهد بود. سرمایه‌داری تلاش خواهد کرد به‌جای همبستگی، همچنان شبکه چسبندگی و وابستگی را تقویت کند.

این موضوع را با نگاه عطف به ماسبق می‌توان دریافت. زمانی برای ساختن یک پیچ فرضاً بیست کارگر لازم بود اما امروزه این رقم مثلاً به سه نفر رسیده. بخشی از این کارگرها وارد فضاهای دیگر شده، مثلاً کار خدماتی، کارهای مربوط به شبکه‌های مجازی و قس علی‌هذا. اما اگر این حرف درست باشد، بحران افزایش جمعیت و بیکاری گسترده، گریبانگیر دولت‌ها خواهد شد. دولت‌هایی که امروز نسبت به گذشته فاصله کمتری با سرمایه‌داری دارند. اگر در گذشته حدفاصلی بین این دو بود و بده-بستان بین آنها صورت می‌گرفت، امروزه دولت و سرمایه‌داری بهم چسبیده‌اند

با ورود سیلویو برلوسکونی در مقام سرمایه‌دار به دولت در ایتالیا، ادغام دولت و سرمایه به شکلی نمادین آغاز شد و تا دونالد ترامپ ادامه یافته است. آیا ما در مرحله‌ای از تغییر شیوه تولید قرار داریم؟ آیا این، پایان مرحله‌ای از سرمایه‌داریست؟

باید دید آیا تجربه دورکاری دوره کرونا و استفاده از فضای مجازی و تکنولوژی دیجیتال، و استفاده از نیروی کار کمتر، دست‌کم در کشورهای پیشرفته چگونه خواهد بود. کرونا، مسئله نیروی کار را عمده خواهد کرد. سرمایه‌داری استفاده از فضای مجازی، ربات‌ها و دیجیتالیزه کردن شیوه تولید را در دستور کار خود قرار خواهد داد. اشغال فضا، چه در معنای مجازی چه واقعی، از جمله مهمترین دلمشغولی اش خواهد بود. جایگزینی نیروی کار با رباتیک کردن همه چیز و فتح الفتوح فضا توسط آدم‌هایی چون ایلان ماسک، معدن یابی در ماه و سکونت در مریخ. اینها مواردی از چالش‌های اصلی است، همراه با لشکر گرسنگان و بیکاران/بیماران.

اما از سوی دیگر، وجه‌رهایی‌بخشی کرونا را هم باید در نظر داشت: بحران بیکاری کارگران و کارمندان، جنبش زنان، و خشمگینی نوجوانان و جوانان و دانشجویان از وضعیت سیاسی و محیط‌زیستی موجود می‌تواند چسبندگی مطلوب سرمایه‌داری را بدل به همبستگی اجتماعی کند. تحلیل همبستگی و پیوستن این نیروهای اجتماع متفاوت است و جریان‌ات چپ، هر یک به شیوه‌ای تحلیل می‌کنند که به دو شکل کلی قابل تقسیم‌بندی است: گرفتن قدرت رسمی و دولتی-پارلمانی و فشار به کارتل‌ها و تغییر سیاست‌ها (سیاست-دولت)؛ و تغییرات از طریق قدرت‌های غیررسمی یک جامعه و جنبش‌ها برای تهی کردن سرمایه‌داری از محتوای خود (سیاست-مردم). فرضاً جنبش «شورش علیه انقراض» که جنبشی محیط‌زیستی است و پیش از کرونا در لندن آغاز شد، گرچه در ابتدا یک اقلیت است اما می‌تواند به یک اقلیت قدرتمند تبدیل شود از طریق مختل کردن زندگی روزمره که در ید اختیار سرمایه‌داری است و مدیریت آن را بر عهده دارد. به این ترتیب، این جنبش می‌تواند تبدیل به قدرت غیر رسمی مردمی شود.

آنری لوفور فیلسوف کمونیست فرانسوی به اندازه کافی نسبت بین سرمایه‌داری و زندگی روزمره را تبیین کرده است. او نشان داده که در مصرف‌گرایی، چگونه زنان و جوانان گروه هدف هستند.

بنابراین، جنبش زنان و جوانان نیز وجه دیگری از رهایی‌بخشی است. در این حرف من اغراق نیست اما مردان تا چند دهه باید از مراجع تصمیم‌سازی و اجرایی کنار بروند و کار را به دست زنان بسپارند. زنان راه تعامل با طبیعت را بهتر از مردان می‌دانند. درست است که زنان تاکنون گروه هدف اصلی برای مصرف و بازار بوده‌اند و به نوعی مقوم آن، اما در عین حال نسبت به مردان، قدرت مازادی دارند که همان مازاد می‌تواند با سرمایه‌داری مقابله کند. اما در آخر یک وجه اگزیستانسیالیستی و وجودی فاصله‌گذاری اجتماعی کرونا را نگفته نگذاریم: شوپنهاور جمله‌ای دارد به این مضمون: وضعیت آدمی همچون وضعیت جوجه تیغی‌ها در فصل سرماست؛ اگر به هم نزدیک شوند، تیغ‌هایشان درهم می‌رود و اگر از هم دور شوند، از سرما می‌میرند. فکر کنم وضعیتی که کرونا پیش روی انسان گذاشته، گویای تجربه عمیق آن جمله شوپنهاور است.
